

بنام خداوند مهربان و بزرگ

بچه ها سلام

درباره:

خدا شناسی، قصه ،

شعر و ترانه

و مختصری درباره نوروز

نویسنده: پروین فرجادی

صفحه

موضوع

- 1- خدا رو یک کمی بیشتر بسناسیم ----- 3
- 2- قصه دختر کوچلو ----- 5
- 3 - تولدت مبارکه ----- 7
- 4 - فرdahای قشنگ ----- 8
- 5 - ما خدا رو دوس داریم ----- 9
- 6 - کارای خدا قشنگه ----- 10
- 7 - من بهارم ----- 11
- 8- باد بهاری ----- 12
- 9 - عید نوروز ----- 13
- 10 - سفره هفت سین ----- 16

خدا رو یک کمی بیشتر بشناسم

بچه های نازنین،

می دونین چقدر خوبه،

که همه مردم دنیا،

با هم خوب و مهربون باشن؟!!

اینم وقتی ممکنه، که اونا خدارو باور کنن،

تسلیم حرفهای اون باشن

عزیرای نازنین،

حالا بیاین باهم دیگه،

خدارو یک کمی بیشتر بشناسیم

با صفات عزیزش،

یوش یواش آشنا بشیم،

تا بتونیم اینجوری،

از هرچی غم رها بشیم

بدونیم که مهربون تر از مامان و پدرو،

عاشق و دوسته مونه،

همیشه با ما میمونه

لطیف و مهربونه،

مالک هرچی هست اونه

میتونه هرچی بخایم بما بده،

یکی و یکدونست، زنده پایدار اونه

تا ازش کمک بخوایم،

یار و نگهدار مونه

اگه از رو نادونی،

یه کار زشتی بکنیم،

تا ازش عذر بخایم،

می بخشه و مهربونه

همه کارای مارو می بینه،

حرفا مونو خوب می شنوه،

هیچ چیزی تو دنیا نیست که از اون پنهون بمونه

یا کسی با عشق اون تنها و غمگین بمونه

ولیکن غیرخودش،

چیزی نیست که اون خدا باشه،

یکی و یکدونه،

قوی و بی نیاز باشه

مثل اون اول و آخر،

مثل اون قادر مطلق،

مثل اون پاک و بزرگ،

زنده همیشه،

بی زوج و بی اولاد باشه

چون تواناست و دانا،

نداره همکار و شریک،

یکی یه، خودش تنها، نداره یار و ندیم...

قصه دختر کوچولو:

یکی بود یکی نبود، اولش غیر از خدا، تو زندگی هیچی نبود.

اما بعد بچه ها جون، روزی روزگاری بود، توی یک دهات با صفا، درختای پرمیوه و چشمه آب صافی بود، پرنده های خوش صدا، با پر وبال رنگ وارانگ، می نشستن رو شاخه های پر زمیوه، زیر نور آفتاب، یا کنار چشمه، پرای نازشونو می شستن توی آب.

یا که دونه می چینن توی گندم زارهایی که بودن عینه هو طلای ناب.

دختر کوچیک و نازی با مامان و پدرش توی اون ده، زندگی می کرد، گاهی وقتا میومد کنار چشمه، واسه خودش بازی میکرد، یا میوه می چید، اونو با دستای کوچیکش توی چشمه می شست و نوش جان میکرد. بعضی وقتا نگاهش دنبال پرنده ها چرخ میزد، بالا میرفت، خودشو توی خیال پرنده میدید و سراغ ابرا میرفت...

تو دلش فکر میکرد، اینهمه چیزهای قشنگو کی درست کرده؟ چطور پیدا شدن؟

روزها و هفته ها همینطور می گذشت، و اون دنبال جواب می گشت، تا که یک روز که مثل همیشه کنار چشمه با سنگ ریزه ها بازی میکرد، پیرمرد موسفید تمیزی از راه رسید، دستشو توی آب چشمه شست و سفره نون و پنیرش رو زیر درخت، توی سایه باز کرد و نشست، نگاهی به دور و بر کرد و بعد دختر کوچولو رو به نهار دعوت کرد، دختر ریزه میزه که خیلی دلش می خواست با پیرمرد آشنا شه، سلامی کرد و اومد پیشش نشست، باخودش فکر کرد شاید اون جواب سؤال من رو بدون!

خنده ای کرد و گفت: آقا اینهمه قشنگی رو کی توی دنیا ساخته؟ خورشیدو نور داده، درختو میوه، آبو تو چشمه

کاشته؟ کی پر پرنده ها رو اینهمه رنگ کرده؟ یا که اون کوه های بلند رو اونجوری سنگ کرده؟

پیر مرد مهریون، نگاه به چشمای قشنگ اون میکرد، تو دلش انگاری داشت واسه اون دعا میکرد.

گفت: دخترم، خداست که اینها همه رو خوب ساخته، اگه باورت بشه خود تورم اون ساخته، یا که من، یا که هرچی که هست روی زمین، یاتوی آسمون و دریا، آدما جنگلای بزرگ، کوه ها بلند، حیونا، خورشید و ماه و آسمون، ستاره ها، پرنده های رنگ وارانگ، ماهی های از همه رنگ، هر جا که نگاه کنی، یا که هرچی ببینی، انگاری داد میزنه که: "بابا ماهمه رو اون ساخته".

دختر ناز و قشنگ گفت: آقا خدا کی؟ اون خودش چه شکلی، چطور می تونیم اون رو ببینیم؟

پیرمرد خوش زبون، واسش اینجوری تعریف کرد، گفت: خدا اون قدرتی که زندگی داده بما، هرچی که بخایم

فقط اون میتونه بده بما، همونی که مهریونی تو دل ما میذاره، چین و جونی نداره خیلی هم نزدیک بما.

اگه باورش کنیم یادش بما شادی میده.

اونوما نمی بینیم، اما او مارو می بینه، حرفامون رو هم می شنوه.

هرکسی که خوب باشه خدا اون رو دوس داره، یار و نگهدارمونه، اونو ما حس میکنیم وقتی که خوب و پاک باشیم، دخترم یادت باشه هرکاری که می کنی، اولش نام اونو یاد کنی، بعدش هم همیشه سعی کن یک جوری دل بنده های اون رو از خودت شاد کنی.

دختر مهربون و ناز و قشنگ، حرفای آقاهه رو شنید و زود زد به عمل، رفت و دست پیرمرد رو گرفت توی دستای کوچیکش، بوسه زد با دو لبش، واسه حرفای قشنگ، دلش انگاری دیگه آروم شد، گفت: آقا یادم میمونه حرفای خوب شما، خدارم من دوس دارم بیشتر از هرچی که اون داده بما.

بچه ها جون، اون دوتا دیگه دوستای جون جونی شدن، رفیق و یکدل، عاشق خوبی شدن، رفیق و یکدل عاشق خوبی شدن.

عزیزای من یادتون باشه هر وقت هرکاری که می خواین بکنین حتماً اول " بسم الله الرحمن الرحيم " بگین، یعنی: بنام خدا که خیلی خیلی مهربون و بخشنده است.

تولدت مبارکه

عزیز ناز و نازنین،

تولدت مبارکه،

شاد و سلامت سر کنی،

که زندگی محبته،

شکر خدا رو می کنیم،

چونکه تو رو به ما داده

یاری اون با تو باشه،

دست اون، دست تو باشه

زبون تو زبون حق،

معبود یکتات اون باشه،

عزیز ناز و نازنین،

تولدت مبارکه،

شاد و سلامت سر کنی،

که زندگی محبته

یادت باشه جان دلم،

هر جا می ری، یادش کنی

هر کاری که تو می کنی،

با یاد اون آغاز کنی

عاشق و بی تابش باشی،

بنده دوس دارش باشی

خوش اخلاق و تمیز باشی،

تا همیشه عزیز باشی

عزیز ناز و نازنین،

تولدت مبارکه، تولدت مبارک

شاد و سر افراز سر کنی،

که زندگی محبته،

که زندگی محبته...

فرداهای قشنگ

'گل من، 'گلای من،

گوش بدین بحرف من

بچه ها نو نهالا،

آی جونای شوخ و شنگ

بیانین سلام بدیم با هم،

بفرداهای قشنگ

هر روزی که میگذره،

په روز تازه میاد

همر هس نور میاد،

عشق میاد،

امیدای تازه میاد

اگه چشمای قشنگت رو خودت باز کنی

گوشای ناز و عزیزت رو،

کمی باز کنی

نور و عشق و امید و حس میکنی

از خوشی پُر میشه،

قلب کوچیکت

نغمه عشق و وفا ساز میکنی

مهر بونی توچشات،

مثل نگین برق میزنه

آرزوی خوب بودن،

تو دلت فریاد میزنه

آرزوی خوب بودن،

تو دلت فریاد میزنه...

ما خدارو دوس داريم

صبح زوده بچه ها،

پرنده ها ميخونن

چونکه وقت نمازه،

دارن نماز ميخونن

ما هم هرروز صبح زود،

مته اونا بيداريم

بياد عشق خدا،

ميريم نماز ميخونيم

بياد اون شاد ميشيم،

از غما آزاد ميشيم

خوشحال و بيدار ميشيم

ما خدارو دوس داريم،

مهرشو در دل داريم

کارای خدا قشنگه

چن تا پرنده ناز،

روی درخت نستن

مته به رنگین کمون،

پرهاشون رنگ وارنگن

وقتی نگا کنی خوب،

هرکدوم چنتا رنگن

یکیش برنگ پائیز،

خوشگل و زرد رنگه

یکی رنگ بهاره،

سبز و قشنگ و نازه

نارنجی، بنفشه،

آبی نیلی رنگه

همش کارای خداست این،

کارای خدا قشنگه

کارای خدا قشنگه...

من بهارم

من بهارم، من بهارم

سبز و خرم،

پُر زیاران، شاد و خندان

آفتابم بس دل انگیز،

آسمانم مهربان است

بذرهای مُرده اکنون،

زنده هستند در کنارم

پرورانم دانه ها را،

دوست میدارم خدا را

دامنی دارم پُر از گُل،

می فشانم هر کجا را

یک نشانم از قیامت،

تا بدانی باز الله،

می کند زنده شما را

می کند زنده شما را...

باد بهاری

باد بهاری وزید،

مژده نوروز داد

گل‌های ناز و خشبو،

یکی یکی رسیدند،

زنبق و یاس و لاله،

بدشت و صحرا دمید

بشاخه درختان،

شکوفه‌ها شکفتند

پروانه‌های خوشرنگ،

روی گل‌ها نشستند

چه چه بلبل‌ها رو،

با خوشحالی شنوافتند

بچه‌ها جون میدونین،

هرچی وجود داره

در این زمین زیبا،

یا آسمون و دریا

شکر خدا رو دارن،

با رشدشون سراپا...

عید نوروز:

بچه های عزیزم حالا میخوام براتون یک کم از عید نوروز بگم، نازنینای من، هر سال وقتی فصل زمستون تموم میشه و طبیعت زندگی و رشد و شادابی رو از سر می گیره، ما می فهمیم که وارد فصل بهار شدیم، و چون خداوند همه کارهاش خیلی از روی نظم و ترتیب و مرتب و دقیقه، اینه که هر سال یک لحظه ای پیش می آد که در آن لحظه وارد بهار می شیم و به اون لحظه تحویل سال میگن، یعنی در طبیعت تغییرات بزرگی به خواست خدا انجام می شه، مثلاً درختهایی که در فصل زمستان خشک و بی برگ شده بودند، دوباره کم کم برگهای تازه درمی آرن و بعضی از اونها هم گلها و شکوفه های خیلی خوشگل و رنگ و ارنگ می دن، و یا گلهایی که بوته های اونها خشک شده بودن، و به نظر ما میومد که دیگه عمرشون تموم شده، در اثر وارد شدن به فصل بهار و آمدن بارانهای پی در پی و تابیدن نور درخشان خورشید، و همیطور وزیدن بادهای مخصوصی، که به اونها بادهای زمین بیدارکن میگن، دوباره زنده میشن و با بیدار شدن زمین اونها هم سر حال و زیبا رو به رشد میزن ارن، و دیگه وقتی ما به دیدن پارک های توی شهر یا بیابانهای اطراف شهر بریم، حس می کنیم که حسابی بوی بهار می آد و همه درختا و سبزه ها و گلها، شاد و خوشحال، با وزیدن نسیمهای جانبخش بهار، به حرکت و رقص درمیان، خوب بچه جون ما هم دوست داریم با برگزار کردن جشن های بخصوصی در شادی با طبیعت همکاری و شرکت کنیم، و هم اینکه شکر گذاری خودمون رو یک جوری به خدای عزیزمون نشون بدیم.

برای همین هم از زمانهای خیلی پیش پدرها و مادرها و خانواده های ما مرتب هر سال در شروع این فصل سال، روز عید و مخصوصاً ساعت تحویل سال رو جشن میگیرن، و معمولاً چند روز قبل از رسیدن اون، با شوق و هیجان مخصوصی خودشون آماده برگزاری اون مراسم میکنند.

مثلاً خونه تکانی میکنند، یعنی خیلی دقیق و بهتر از همیشه تموم خونه و زندگی خودشون رو تمیز می کنن و اگر وسایل زندگیشون کهنه یا خراب شده باشه اونها را تعمیر یا رنگ و نقاشی می کنن، و وسایل بهتر و تازه تر تهیه می کنن، و مخصوصاً یادشون هست که علاوه بر خانواده خودشون فکر خانواده های کم درآمد تر هم باشن و هرکس به اندازه ای که می تونه به مردم دیگه هم کمک می کنه که اونها هم بتونن لوازم زندگیشونو بهتر کنن، و یا همین طور که برای خودشون و بچه هاشون لباسهای نو و اسباب بازیهای خوشگل میخرنند، یادشون میاد که بچه های زیادی هستنند که اونها هم دلشون می خواد از این چیزها داشته باشن، ولی چون پدر و مادرشون درآمد کمی دارنند، یا اصلاً پدر و مادر ندارنند، نمی تونن برای اونها چیزهای به این قشنگی بخرن، پس اونا تحقیق می کنن و چند تا از این خانواده ها، یا بچه هایی رو که بی کس و کارند و مثلاً در پرورشگاه ها زندگی می کننند پیدا می کنن، و لباس و اسباب بازی، خوراکی یا پول به اونها هدیه می دن، که دل اونها هم شاد بشه، یا مثلاً بچه ها جون عیبی نداره که اگر لباس و اسباب بازیهای دارین که هنوز خوب و قابل استفاده هست، و دیگه شما اونها رو لازم ندارید، از مامانتون، کسی که سرپرست شماست، خواهش کنین که اونها رو به کسانی بدن که بیشتر از شما از داشتن اونها خوشحال میشن، و بیخودی توی انبار و گاراج اونها رو روی هم

نریزین که بی مصرف بمونه، و کم کم خراب و کهنه بشه، اون وقت بدرد هیچکس نمی خورن و دور ریخته می شن، که اگر خدائی نکرده این کارو بکنیم، ما ناشکری کردیم، یعنی قدر چیزهای خوبی که خدا به ما داده ندونستیم و اونوقت خدا کسی رو که نا شکر باشه دوست نداره.

خلاصه عزیزای من، همیشه خیلی خوبه که از چیزهای قشنگ و خوبی که داریم، مقداری هم به کسانی بدیم که نمی تونن مثل ما اونهمه چیزهای خوب و قشنگ داشته باشند، اگه این کارو بکنیم یعنی از خدا برای هرچیز خوبی که به ما داده تشکر کردیم، و خدا اونوقت ما رو خیلی بیشتر دوست داره و کاری می کنه که ما بیشتر و بیشتر چیزهای خوبی داشته باشیم، و علاوه بر اون دل ما وقتی راست راستی راسی شاد میشه که دل کسان دیگه رو شاد کنیم، و این شادی رو با هیچ پولی نمی تونیم بخرم، جز با رفتار خوب و درست و مهربان بودن با مردم دیگه.

خوب بچه ها جون داشتیم چی می گفتیم؟! آها یادم اومد درباره جشن های عید بود، آره عزیزا، در همین روزها ما به تهیه سبزه نوروزی هم می پردازیم، و برای این کار مقداری گندم، جو و یا عدس یا هر بذری که دوست داشته باشیم با روش مخصوصی سبز می کنیم، چون این کار زود تر بهار رو توی خونه ما می آره، و دیگه اینکه غروب روز آخرین سه شنبه هر سال که به اون شب چهارشنبه سوری میگن، جشن آتش افروزی برپا می کنن، و در محل بخصوصی اعضای خانواده و فامیل جمع می شن و هفت بوته آتش روشن می کنن و ترتیب از روی اون می پرند، و در این حال سرودی رو تکرار می کنند، یه این صورت که میگن: " زردی من از تو و سرخی تو از من"...

و در اینحال برای کارهای نا درستی که در مدت سال گذشته انجام داده اند، از خدا بخشش می خوان و تصمیم می گیرند که از اون لحظه، بیشتر مواظب باشند که با همه خوب و مهربون باشن، و بعد هم برای این تصمیم تازه به جشن و رقص و پایکوبی می پردازن.

بعد از این مراسم، جشن بعدی، جشن شب عیده، یعنی شبی که بعد از اون سال تحویل میشه، که این یکی از مهمترین جشن هاست.

در این شب تمام افراد خانواده دور هم جمع میشن و بیشتر مردم خیرخواه سعی می کنن که در این شب، از اشخاص غریب یا تنها تا آنجا که امکان داره، در کنار خانواده خودشون پذیرائی کنند تا همه با هم بشادی و سرور بپردازن و غذاهای خوشمزه بخورند، و علاوه بر این تا آنجا که میتونن سعی در سیر کردن، و کمک به اشخاص یا خانواده های فقیر تر می کنن، تا این شادی رو بتونن در شعاع وسیع تری پخش کنند.

و بعد از این نوبت روز عید میشه، یعنی روز یا شبی که در یکی از پرشکوه ترین لحظات اون تحویل سال صورت میگیره، چون بچه ها جون، گاهی اوقات ممکنه که این تحویل سال در ساعات شب، یا نیمه شب باشه که همیشه از مدتی قبل از اون، ما با توجه به تقویم سالانه از زمان اون با خبر می شیم، اما یکی از قشنگ ترین مراسم این جشنها، چیدن سفره هفت سین در شب عیده، که برای لحظه سال تحویل همه چیز حاضر باشه.

به این صورت که روی یک میز یا روی زمین هرطور که دوست داشتیم سفره ای پهن می کنیم و روی اون هفت تا چیزی می گذاریم که اولش با سین شروع می شه، از این قرار:

سبزه، سیر، سیب سرخ، سنجد، سرکه، سمنو، و سماق.

و البته غیر از این ها، هرکس هرچیزی رو هم که دوست داره روی سفره هفت سین می داره، مثلاً کتاب آسمانی، تخم مرغ های رنگ کرده، گل های زیبای فصل، آینه، شمع و شیرینی، میوه های خوشمزه، آجیل شور و ظرفی از سکه، ماهی شناور در آب و شاید چیزهای دیگه، ولی بچه ها چون من با ماهی شناور در آب، راستش موافق نیستم، چون دلم برای ماهی ها که توی یک ظرف کوچیک زندانی شدن می سوزه، اونا باید توی آکواریوم یا توی رودخونه یا توی دریا باشن و همراه دوستای خودشون و خانواده هاشون خوشحال زندگی کنن، آخه عزیزای من اون ها هم مثل ما خانواده و دوست و آشنا دارن، و این درست نیست که ما برای خاطر خوشحالی خودمون، اونها رو از همه دوستا و خانوادشون جدا کنیم و توی یک ظرف کوچیک زندانی کنیم، اون وقت بیشتر وقتها اونا چند روز بیشتر زنده نمی مونن و می بینیم که زود می میمیرند، ولی عزیزای من ما می تونیم بجای ماهی شناور در آب، یک ظرف قشنگ بلوری رو، پُر از آب کنیم و توی آب چند تا برگ گل قرمز بیاندازیم، هم خوشگل و قشنگ میشه و هم ماهی های بی گناه رو اذیت نکردیم.

و اما بعد وقتی که نزدیک لحظه سال تحویل میشه، همه افراد خانواده، تمیز و زیبا لباسهای نو می پوشند، و دور میز یا سفره هفت سین می شینن، در زمانهای گذشته در این وقت رادیو یا تلویزیون را روشن می کردند که به اون وسیله بفهمند لحظه درست تحویل سال چه وقت می شه، به این ترتیب، این طور رسم بود که با شنیدن صدای تیک تاک ساعت، و شلیک توپ، موزیک شادی بصدا درآمده، ولحظاتی بعد همه به هم، فرا رسیدن بهار دل انگیز و نوروز باستانی را تبریک و شاد باش میگفتن و برای یکدیگر آرزوی نعمت و سلامت میکردن، بعد از این لحظات، بزرگ خانواده، با خواندن آیاتی از کتاب آسمان سال نو را آغاز میکرد، و عیدی ها رو که عبارت بودند از اسکناسهای نوئی که قبلاً آماده شده و برای تبرک پشت جلد کتاب آسمانی قرار گرفته بود، بین همه کسانی که اونجا حاضر بودن از کوچک تا بزرگ، قسمت میکردن، در این وقت همگی دو به دو یکدیگر رو درآغوش گرفته، درضمن تبریک سال نو، همدیگر رو می بوسیدن و با خوردن شیرینی دهان خودشون رو شیرین میکردن و به این ترتیب برنامه جشن و سرور و دید و بازدید تا دوازده روز بعد از عید ادامه داشت، که در این مدت همه مردم کم کم به دیدن افراد بزرگتر فامیل و دوستان میرفتن، و همینطور افراد بزرگ تر هم به بازدید کوچکترها می رفتن، و به این صورت تمام این دوازده روز به مهمانی و گردش سرگرم بودن و مخصوصاً به بچه ها خیلی خوش می گذشت، چون همه به اونها عیدی می دادن و خوراکی های خوشمزه می خوردن و دیداری از هم تازه میکردن، و علاوه بر این، اشخاص خیرخواه و نیکوکار در بیمارستانها و یتیم خونه ها و خانه سالمندان بملاقات افراد مریض و یتیم و تنها میرفتن، البته با شاخه ای از گل،

و یا اسباب بازی برای بچه ها و جعبه ای از شیرینی، و یا هدیه دیگه، و به این نحو دل این اشخاص محروم اجتماع رو هم شاد میگردن، که همه این کارها و مراسم پیام آور عشق و محبت و دوستی است، و چقدر خوبه که ما هم حالا هرجای دنیا هستیم وقتی عید میشه همون کارهای خوب رو بکنیم، و در فکر خوشحال کردن همه باشیم.

بچه های خویم آخرین مراسم این مدت سیزده بدره، که در روز سیزدهم فروردین که هوا دیگه حسابی بهاری شده و همه جا سبز و خرمه، همه افراد خانواده، و همینطور دوستان و آشنایان باهم، گروه گروه به پیک نیک بیرون میرن، یعنی یک جای زیبا و با صفا در پارک یا درباغی که سراغ دارنند میرن و همراه خودشون غذاهای خوشمزه، میبرن مثل: باقالی پلو، کتلت، کوفته، چلو کباب، باقالی پخته، کاهو و سکنجبین، چاقاله بادوم، یا هر خوراکی که دوست دارن، و یک روز رو شاد و خوشحال در آغوش طبیعت می گذرونن، قدیم ها سیزده های نوروزی رو هم با خودشون به سیزده بدر می بردن و بعد در رودخانه های اطراف شهر می انداختند، ولی دیگه حالا کمتر کسی به رودخونه دسترسی داره، و این کار دیگه امکان پذیر نیست، خلاصه اینهم مختصری از جشنهای بهار ما بود که براتون تعریف کردم، شاد باشین عزیزای من، و بهترین راه شادی اینه که همیشه بیاد خدا باشیم، خدا نگهدار تون باشه، و عید شما مبارک.

سفره هفت سین بچینیم

بچه ها جون شادی کنین،

بهار و عید و نوروزه

سفره هفت سین بچینیم،

خوبی همیشه پیروزه

کتاب خدا رو بیارین،

نور هدایت می آره

سبزه و سیب و سمنو،

سرکه و سیر،

سماق و سنجد بذارین

آینه و شمع یادت نره،

شیرینی های خوشمزه،

آجیل شور،

سُنبل و گُل بیارین

گلای خوشرنگ بذارین

تخم مرغهارو رنگ کنین،

تا خوشگل و قشنگ بشه

سفرمون رنگ وارنگ بشه،

سفرمون رنگ وارنگ بشه...
